



بررسی و تحلیل موضوعات سکر و صحو در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریہ

سید نور تهماسبی خراسانی*

مسئول انجمن ادبی هشت‌بهشت / بلخ، افغانستان

چکیده

سکر و صحو یا مستی و هوشیاری را که برخی از نویسندگان به عنوان دو مقام عرفانی قلمداد کرده‌اند، دو مقام نه، بل دو مرحله یا دو نشانه از دو مقام فنا و بقا می‌باشند. پیشینه وارد کردن مقوله سکر در سیر و سلوک به بایزید بسطامی رئیس مکتب خراسان و پیشینه بحث صحو به جنید بغدادی رهبر مکتب بغداد می‌رسد. از این رو این دو مکتب به مکاتب سکر و صحو نیز نام‌بردار و معروف شدند. عبدالکریم بن هوازن قشیری و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، در این میان، پیرو مکتب بغداد و هم‌دیدگاه جنید اند و جایگاه صحو را از سکر برتر می‌دانند.

کلیدواژگان: سکر، صحو، کشف‌المحجوب، رساله قشیریہ، طریقت



مقدمه:

سکر و صحو دو مقوله‌ای است که سال‌ها در میان پیروان اهل طریقت مورد بحث و نزاع بوده‌اند. اینکه سکر مقدم است یا صحو، جایگاه سکر برتر است یا جایگاه صحو، سکر و صحو یک اتفاق درونی و روحی است یا نتیجه فرآیند مصرف مواد سکر آور و عدم موجودیت این ماده، سکر و صحو دو مقام اند یا دو نشانه از دو مقام و ازین قبیل بحث‌هایی که دامنه گسترده و طولانی در میان پیروان اهل طریقت داشته است. در این نبشته در پی آنیم تا به شبهات مزبور پاسخ داده و هم چنان پاسخ به دست آمده در هر بخش را با دیدگاه عبدالکریم بن هوازن قشیری و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، که از شاگردان خلف مکتب بغداد اند مقایسه کنیم.

پیشینه تحقیق:

در قرآن مجید آیه‌هایی است که به گونه مستقیم و غیرمستقیم به این دو مقوله می‌پردازد و این آیات در جدال بین اهل طریقت و اهل شریعت دست‌آویزی بوده‌است برای سالکان تا درستی و حقانیت‌شان را به متشرعین ثابت کنند. ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی در کتاب «رسائل الجنید» (قرن سوم) که برای آگاهی علما و اهل بحث در تصوف نوشته است، فنا و بقا را عامل ایجاد سکر و صحو دانسته و جایگاه صحو را از سکر برتر می‌شمارد. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری در کتاب «کشف‌المحجوب» (قرن پنجم) در زمینه سکر و صحو به تقسیم‌بندی اقوال مشایخ در باب جمع و تفرقه پرداخته و در نهایت صحو را برتر از سکر می‌داند. ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری در کتاب «الرساله الی الصوفیه» (قرن پنجم) که به رساله قشیری معروف است به دسته‌بندی دیدگاه‌های اهل طریقت می‌پردازد که این دسته‌بندی سبب تمایز و شکل‌گیری مکاتب خراسان و بغداد یا سکر و صحو می‌شود. قشیری خود صحو را بر سکر مقدم دانسته و باورمند است که صحو بازگشت از سکر است. ابوحفص شهاب‌الدین عمر سهروردی نیز در کتاب «عوارف‌المعارف» (قرن هفتم) در زمینه سکر و صحو از دیدگاه قشیری متابعت می‌کند. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در کتاب «مثنوی معنوی» (قرن هفتم) بیت‌های زیادی دراد که به شرح مقوله‌های سکر و صحو پرداخته است. مولانا سکر را بر صحو مقدم دانسته و جایگاه صحو را در مقام بقا تعریف می‌کند. عزالدین محمود کاشانی در کتاب «مصباح‌الهدایه» (قرن هشتم) در حقیقت راه سهروردی را دنبال می‌کند و مبنای کارش همان عوارف‌المعارف است. کاشانی سکر را محل آفت و زایل‌کننده عقل خوانده و جایگاه صحو را برتر از سکر می‌داند. میرباقری و رضایی در مقاله «جایگاه صحو و سکر در مکتب عرفانی بغداد و خراسان» (۱۳۸۹) بایزید را نخستین نظریه پرداز سکر و صحو دانسته و جنید را در این بحث متاخر از وی می‌شمارند. سلطانی و یوسف‌پور در مقاله «مؤلفه‌های مفهوم سکر در متون عرفانی» (۱۳۹۶) سکر را تجربه شخصی سالک دانسته و این تجربه را در هر شخص متفاوت می‌دانند و دلیل اختلاف نظرها در این مورد را برخاسته از همین دلیل می‌پندارند.



چیستی سکر و صحو:

سکر در لغت به معنی مستی و بی‌خودی است، چه این مستی با استفادهٔ مواد قوی سکرآور باشد، چه برخاسته از دیگر گونی حالات روحی. در اصطلاح عرفانی «سکر کیفیت نفسانیه است که موجب انبساط روح است و عبارت از غفلت است که عارض می‌شود به واسطه‌ی غلبه‌ی سرور و بالجمله هنگامی که عشق و محبت به آخرین درجه برسد و بر قوای حیوانی و انسانی چیره گردد، حالت بهت و سکر و حیرت پدید آید و سالک را مبهوت و متحیر و سرگردان می‌کند.» (دهخدا: ذیل واژهٔ سکر) به همین دلیل جای‌جایی، سکر را از مقامات محبین به شمار می‌آورند. چنان‌که در بالا گذشت، برخی بر این باور اند که دیگر گونی حالت و «از خود به‌درشدن» سالک در طی طریق صرف جنبهٔ روحی دارد و این حالت به دلیل «غلبهٔ سرور» رخ می‌دهد نه با استفادهٔ مسکرات. اما عدهٔ زیادی برعکس این دیدگاه، مسبب اصلی سکر را، استفاده از مواد قوی سکرآور می‌دانند. بیشتر بر این باورند که اهل طریقت برای تجربهٔ این حالت و واردشدن به دایرهٔ بی‌خودی از چرس (حشیش)، شراب و بقیهٔ مسکرات مدد می‌جسته‌اند، چنان‌که موبدان زردشتی پس از زردشت، به سنت آیین‌های کهن‌تر از مواد سکرآوری به نام «هوم» استفاده می‌کردند برای به‌خلسه‌رفتن و غرق‌شدن در عالم روحانی و سیر و سلوک‌شان. «در اصطلاح عرفانی سکر یعنی مستی و عبارت از غیبت است به واسطه‌ی داروی قوی و سکر را زیادی است بر غیبت به وجهی، زیرا صاحب سکر هرگاه ستونی در سکر نباشد مبسوط است و گاهی اخطار اشیاء از قلب او ساقط می‌شود در حال سکرش و این حال متساکر است.» (همانجا) زرین کوب نیز در این مورد با دستهٔ دوم هم‌داستان است و مسکرات را عامل ایجاد سکر در اهل طریقت می‌داند. «صوفیه برای تحریک اعصاب و نیل به حالی که از آن تعبیر به بی‌خودی می‌کنند، گاه به مواد تخدیرکننده یا سکرانگیز متوسل می‌شده‌اند... بعضی دیگر، به بنگ و چرس می‌پرداخته‌اند و برخی هم دست به شراب می‌زده‌اند و ازین همه، قصدشان رهایی از خود و خودی بوده‌است با وسایل مصنوعی.» (زرین کوب، 1373: 94)

هجویری نیز ظاهراً با دستهٔ دوم هم‌عقیده است. زیرا سکر را برخاسته از شُرب می‌داند و در این مورد می‌گوید: «صاحب صحو آن باشد که طاقت قطره‌ای ندارد و صاحب سکر آن که به مستی همه بخورد و هنوز دیگرش باید؛ از آنچه شُرب آلت سکر باشد، جنس به جنس اولی‌تر، و صحو به ضد آن باشد با مشرب نیارآمد.» (هجویری، 1380: 233)

قشیری سکر و حیرت در سالک را برخاسته از مشاهده‌ی جمال محبوب دانسته و از این مرحله به عنوان مرحلهٔ «بی‌خودی» و «سکر» یاد می‌کند. (قشیری، 1345: 38)

عزالدین محمود کاشانی، صاحب کتاب مصباح‌الهدایه نیز که یکی از پیروان مکتب بغداد یا مکتب جنیدیه است، با دستهٔ نخست هم‌دیدگاه است و برای سکر سبب روحی و معنوی می‌تراشد و آن را ناشی از ماده نمی‌داند. او این حالت را برخاسته از



قرار گرفتن نور عقل در برابر «اشعه نور ذات» می‌داند و تاب نیاورن نور عقل در برابر این نور ازلی سبب اختلال در قوه ادراک شده و قدرت تمییز از دست سالک بیرون می‌شود. «لفظ سکر در عرف صوفیان عبارتست از رفع تمییز میان احکام ظاهر و باطن بسبب اختطاف نور عقل در اشعه نور ذات... پس واجد ذات در بدایت وجد بجهت قوت و غلبه وارد؛ مغلوب سلطنت حال گردد و عقلش که رابطه تمییز و بصر قلبی است در تواتر اشعه انوار ذات و غلبه آن مختطف و متطایر شود، و سر رشته تمییز از دست تصرف و اختیارش مسلوب گردد، چنانکه محل حکم ظاهر که تفرقه است از محل حکم باطن که جمع است باز نشناسد.» (کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۶)

نویسندگان مقاله «مؤلفه‌های مفهوم سکر در متون عرفانی» پس از بررسی آرای گوناگون در آخر به کمک همان آرا، تعریفی از خود ارائه می‌دهند، که به نظر تعریف جامع‌تری در میان تعاریف ارائه شده به نظر می‌رسد. به باور ایشان، سکر در عرفان و تصوف اسلامی عبارت است از: «حالی که در آن «نفس عارف» در نتیجه «غلبه حضور خدا» به مقام «وحدت و اتحاد» نائل می‌شود و در اثر آن، بسته به شرایط روحی و مقامی فاعل، تجربه و شدت و ضعف حال سکر، پیامدهایی بروز می‌یابد که از مهم‌ترین آنها عدم تمایز است.» (سلطانی و یوسف پور، ۱۳۹۶: ۵۳)

و اما صحو در لغت به معنی هوشیاری و به خود باز آمدن است، که درست متضاد معنی لغوی سکر باشد. رفتن ابر یا پریشان شدن آن را نیز صحو می‌گویند. و در اصطلاح اهل طریقت عبارت از برگشتن قوه تمیز و نور عقل است در وجود سالک. «صحو بازگشت عارف است به احساس پس از غیبت و زوال احساس وی و کمترین درجه اندر صحو روئیت بازماندگی بشریت بود.» (هجویری، ۱۳۸۰: ۲۳۲)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز صحو را بیرون شدن از سکر و مستی تعریف می‌کند.

جملة ذرات در وی محو شد

عالم از وی مست گشت و صحو شد (مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۱۹۲۵م: ۳۲۲)

به تعریف کاشانی نیز صحو عبارت است از «معاودت قوت تمییز و رجوع احکام جمع و تفرقه با محل و مستقر خود. و بیان آنست که چون وجود سالک در نهایت حال به غلبه انوار ذات فانی و مستهلک شود حق تعالی در نشأت ثانیه او را وجودی باقی بخشد که از لمعان انوار ذات متلاشی و مضمحل نگردد، و هر وصفی که از وی فانی شده باشد اعادت کند. پس عقل نیز که رابطه تمییز است معاودت نماید.» (کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۶)



بررسی مقوله سکر در قرآن:

در قرآن کریم به آیه‌هایی بر می‌خوریم که از لحاظ مفهومی نزدیکی بسیار با حالات اهل طریقت دارد و به همین خاطر دست‌آویز سالکان قرار گرفته است برای پاسخ‌دادن به شبهات رقیبان و بدبینان‌شان که معمولاً متشرعین بودند. ما در این جا به آیه‌هایی می‌پردازیم که چه مستقیم به سکر اشاره کرده باشد و چه غیرمستقیم به مفهوم سکر پرداخته‌است. یکی از این آیات، آیه ۱۴۳ سوره اعراف است، که در آن از گفتگوی کلیم با پروردگارش سخن رفته است. موسی چونان عاشق دل‌سوخته دیوانه‌وار شوق دیدار معشوق دارد و به این نکته پافشاری می‌کند. تا این‌که با تماشای جلوه‌ای از پرکردگار از خویش می‌رود و مدهوش می‌شود. این حالت را می‌توان سکر تعبیر کرد و زمان به هوش آمدن و هوشیاری دوباره موسی را صحو خواند. «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِهِ وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيَنَّكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِيَنَّيَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» و چون موسی به میقات و وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، [موسی] گفت: پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا به تو بنگرم! [خداوند] فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود برقرار ماند، پس به زودی مرا خواهی دید. پس چون پروردگارش موسی بر کوه تجلی و جلوه نمود (و پرتوی از عظمت خود را بر کوه افکند)، کوه را متلاشی کرد و موسی مدهوش بر زمین افتاد. پس چون به هوش آمد گفت: [خداوند!] تو منزهی (که دیده شوی)، من به سوی تو باز گشتم و من نخستین مؤمن هستم. (قرآن، اعراف: ۱۴۳)

جای دیگر، از آتش اشتیاق که در دل عاشقان حق می‌افتد و آنان را بی‌تاب و بی‌خود می‌کند سخن رفته‌است، که با حالت سکر سکران در مقام فنا هم‌خوانی دارد. «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ» آتش افروخته الهی، که بر دلها راه یابد. (قرآن، همزه: ۶، ۷)

در آیه ۲۱ سوره انسان به صورت مستقیم از شراب که از اسباب سکر است، سخن رفته که بر بندگان خاص خداوند که به عنوان بهشتیان از آن نام برده شده، مهیا و نوشانیده می‌شود. «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنَدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ ۖ وَحُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» بر بالای بهشتیان، لطیف دیبای سبز و حریر سبزه است و بر دست‌هایشان دستبند نقره خام، و خدایشان شرابی پاک [و گوارا] بنوشاند. (قرآن، انسان: ۲۱)

نخستین نظریه پردازان سکر و صحو:

معمولاً سکر را از ویژگی‌های مهم مکتب خراسان و صحو را از ویژگی‌های مهم مکتب بغداد می‌دانند. (میرباقری و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۴۰) با توجه به این نکته می‌توان بایزید بسطامی را که مکتب خراسان با او شناخته می‌شود، نخستین ایده‌پرداز سکر و



جنید بغدادی را که سرسلسله مکتب بغداد است، نخستین ایده پرداز صحو در طریقت دانست. «نظریه سکر در عرفان اولین بار در شکلی نسبتاً نظام مند در سخنان بایزید بسطامی مطرح شد.» (سلطانی و یوسف پور، ۱۳۹۶: ۳۲)

به دلیل بسامد بالای این دو مقوله در مباحث این دو فرقه از اهل طریقت در مدت های مدید، سکر و صحو به عنوان نام های این دو مکتب درآمدند، مکتب خراسان به نام مکتب سکر و مکتب بغداد به نام مکتب صحو مشهور شدند. «مکاتب عرفانی را بر حسب ملاک های مختلف از یکدیگر متمایز ساخته اند. گاه آنها را به مکاتب «صحو» و «سکر»، گاه به مکاتب «وحدت وجود» و «وحدت شهود»، گاه بر حسب مناطق جغرافیایی به حوزه های بغداد و خراسان... تقسیم کرده اند. (لاشی، ۱۳۷۶: ۱۴۵، ۱۴۶) این نوع بخش بندی برخاسته از رساله قشیری است. (قشیری، ۱۳۴۵: ۲۹۵)

با وجودی که اکثراً به بخش بندی بالا متفق اند، اما نویسندگان مقاله «جایگاه صحو و سکر در مکتب عرفانی بغداد و خراسان» نقش «جنید بغدادی [را] که از نظریه پردازان صحو محسوب می شود» (سلطانی و یوسف پور، ۱۳۹۶: ۴۲) در ابداع این مقوله کم رنگ دانسته و ابداع آن را به بایزید نسبت می دهند. «صحو و سکر را برای اولین بار در سخنان بازمانده از بایزید می توان یافت. بایزید در تعریف صحو و سکر بر همتای بغدادی خویش یعنی جنید، تقدم زمانی دارد.» (میرباقری و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۴۷)

سکر و صحو دو نشانه است یا دو مقام؟

بحث مقام بودن سکر و صحو ازین جا برخاست که عده ای تضاد معنای لغوی این دو کلمه را معیار قرار داده و این دو مقوله را جدا از هم و دو مقام جداگانه و متضاد پنداشتند. اما «با استناد به دلایل صوفیان مکتب بغداد و خراسان در سده پنجم به این نتیجه می رسیم که صحو و سکری که در سخنان مشایخ و عارفان واصل دیده می شود، نه تنها با هم در تقابل و تضاد نیست، بلکه در ورای این ظاهر متفاوت، وحدت عمیق معنایی و محتوایی بین آنان وجود دارد.» (میرباقری و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۳۹) هم چنان بر تقدم این دو مقوله از هم و برتری یکی بر دیگری هم دیدگاه های گوناگونی ارائه کرده اند. دلیل این اختلافات را می توان چنین فرض کرد که «سکر تجربه شخصی است، که جز سخنان و توصیفات عارفی که آن را تجربه کرده است، منبع شناخت دیگری ندارد.» (سلطانی و یوسف پور، ۱۳۹۶: ۳۹) پس بدیهی است که تجربه همه شبیه هم نیست و حالات متفاوت است و این تفاوت در تجربه حالات سبب ارائه دیدگاه های گوناگون شده است. در شرح کلمات باباطاهر است که سکر حقیقی آن است که سالک در فنا مقام گیرد. (دهخدا: ذیل واژه سکر) مولانا نیز بیت های فراوانی دارد که نشان دهنده جایگاه سکر و صحو به عنوان دو نشانه یا دو مرحله از دو مقام است.

موج خاکی فهم و وهم و فکر ماست



موج آبی صحو و سکر است و فناست (مثنوی معنوی، دفتر نخست، ۱۹۲۵م: ۵۵)

در بیت دیگر از مثنوی این مفهوم به درستی واضح و روشن می‌شود:

ای تو نارسته از این فانی رباط

تو چه دانی صحو و سکر و انبساط (همان، ۱۹۲۵م: ۱۶۸)

رستن از مقام فنا یعنی طی کردن مقام هفتم و وارد شدن به مقام شهود که نهایت و فوق همه مقام‌هاست می‌باشد. پس می‌توان گفت که سکر و صحو دو نشانه است نه دو مقام عرفانی. «این دو به عنوان تابع و نتیجه مقامات دیگر و در امتداد هم‌دیگر در یک سلسله صعودی قرار می‌گیرد. صحو نشان بالاترین مرتبه توحید یعنی شهود و سکر مربوط به مرحله قبل از شهود یعنی فنا است.» (میرباقری و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۴۱)

پس می‌توان از مقام‌های فنا و بقا به عنوان عوامل ایجاد سکر و صحو نام برد. با این وصف درک درست از این دو نشانه بستگی به دریافت و شناخت درست از این دو مقام دارد.

«فنا» در عرفان مقام به شمار می‌آید و از دید آن عده از اهل طریقت که سکر مسلک اند به ویژه پیروان بایزید، نهایت و غایت تهذیب و سلوک دانسته می‌شود. (میرباقری، آقاحسینی و رضایی، ۱۳۸۶: ۲۰۹) جنید بغدادی هدف نهایی سالک را رسیدن به مرحله اتحاد یا فنای فی‌الله دانسته و می‌گوید که: «محبت درست نیاید میان دو تن، تا یکی دیگری را نگوید ای من» (عطار، ۱۳۴۶: ۲۹) خداوندگار بلخ این مضمون را به زیبایی تمام پرورانده و تحت عنوان توحید شرح می‌دهد:

گفت اکنون چون منی ای من در آ

نیست گنجایش دو من در یک سرا (مثنوی معنوی، دفتر نخست، ۱۹۲۵م: ۱۸۸)

جنید سکر و صحو را به عنوان معلول و فنا و بقا به عنوان علت معرفی می‌کند. (میرباقری و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۴۹) در مقام فنا، سالک باید به معنای واقعی به محبوب خویش حل و فانی شود. خویش را از یاد برده و جز محبوب چیزی در هستی نبیند. همه را «او» ببیند و «من» از میان برداشته شود. وقتی سالک از این مقام پیروز به درآید به مقام شهود عروج کرده و به بقا خواهد رسید. «آواز پرآوازه حلاج، یعنی انالحق، دلیل قرار گرفتن او در این مقام است، و بسیاری از سخنان شبلی و بایزید و احمد غزالی نیز حاکی از تجربه کردن مقام فنا است. سالک هنگام قرار گرفتن در این مقام، شایستگی ارشاد و هدایت مدیران را ندارد مگر این که از این فنا به بقا عروج کند. یعنی به مقام نهایی سلوک و عرفان برسد.» (همان: ۳۴۲)

از فحوای کلام هجویری بر می‌آید که ایشان نیز سکر و صحو را دو نشانه می‌داند برای رسیدن به مقام فنای فی‌الله و بقای بالله. آن سان که خودش می‌گوید: «چون سلطان حقیقت روی نماید، صحو و سکر هر دو طفیلی نماید.» (هجویری، ۱۳۸۰: ۲۳۴)



کاشانی نیز سکر و صحو را دو مرحله یا دو نشانه از مقام‌های فنا و بقا می‌داند. ایشان در پی تشریح دادن سکر و صحو می‌فرمایند: «چون وجود سالک در نهایت حال به غلبه انوار ذات فانی و مستهلک شود حق تعالی در نشأت ثانیه او را وجودی باقی بخشد.» (کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۶) و صحو را لازمه مقام بقا می‌داند و از رجعت عقل و قوه تمیز پس از اتمام مقام فنا سخن می‌راند.

چگونگی ترتیب سکر و صحو:

همان گونه که در سطور بالا گذشت، سکر و صحو دو نشانه از دو مقام فنا و بقا است. با این وصف پیداست که سکر بر صحو مقدم است، چون مقام فنا بر مقام بقا مقدم است. خداوند گار بلخ، سکر را در زمان محو شدن سالک به حق می‌داند که همان فنا باشد و وقتی این اتفاق افتاد، سالک از سکر به سوی صحو می‌رود.

باز آن جان چون به حق او محو شد

بازماند از سکر و سوی صحو شد (مثنوی معنوی، دفتر نخست، ۱۹۲۵م: ۱۷)

بایزید مرحله صحو را نشانه تمکین آدمی و خالی شدن از صفات و نقایص بشری می‌داند و لازمه بقا و این بیان‌گر تقدم سکر بر صحو است و رسیدن از سکر به صحو. «صحو بر تمکین صفت آدمیت صورت گیرد و آن حجاب اعظم بود از حق تعالی و سکر بر زوال آفت و نقص صفات بشریت و ذهاب تدبیر و اختیار وی و فنای تصرفش اندر حق خود به بقای قوتی که اندر او موجود است به خلاف جنس وی و این ابلغ و اتم و اکمل بود.» (هجویری، ۱۳۸۰: ۲۳۰) مولانا عبدالرحمان جامی سکر و صحو را به بیمار در حال هذیان و رسیدنش به آرامش و تمکین مثال می‌زند: «مثل صوفی همچون برسام است که اولش هذیان است و آخرش سکون و هنگامی که به تمکین رسد، خاموش می‌شود» (جامی، ۱۳۶۶: ۳۱۴)

لیکن قشیری صحو را بر سکر مقدم می‌داند و باورمند است که صحو بازگشت است به حال خویش و حس و علم. (قشیری، ۱۳۴۵: ۱۱۲) دلیل اختلافات بعدی روی این موضوع همین دیدگاه قشیری است. سهروردی نیز همانند قشیری صحو را بازگشت از سکر معنی می‌کند و معتقد است که «سکر غلبه سطوات حال است و صحو، رجوع است به ترتیب احوال و تهذیب اقوال.» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۹۳)

بازگشتن به صحو، بیان‌کننده تقدم صحو بر سکر است، یعنی صحو - سکر - صحو. شاید به همین دلیل است که پیر هرات در محبت‌نامه مستی را پس از هوشیاری می‌داند و صحو را بر سکر تقدم می‌بخشد. «مست نه آن است که نداند بد از نیک و نیک از بد؛ مست آن است که شناسد خود از دوست و دوست از خود. یکی مست شراب و یکی مست ساقی؛ آن یکی فانی و این یکی باقی؛ هر که را مستی روی نموده است، هرگز هوشیار نبوده است. مستی پس از هوشیاری است و پس از عافیت



بیماری است.» (انصاری، ۱۳۷۱: ۱۲۸) لیکن جنید با دیدگاه بالا که صحو را «بازگشتن» از سکر تعریف می‌کند موافق نیست. او سکر را بر صحو مقدم می‌داند و صحو را از سکر برتر به شمار می‌آورد. جنید بر این باور است که صحو، بازگشت از سکر نیست، بل ترقی کردن و به مرحله ای بالاتر رفتن است نه بازگشتن. او در این باره می‌گوید: «لانه خرج من سکره الغلبه الی بیان الصحو و ترد علیه المشاهده لانزال الاشياء منازلها و وضعها مواضعها لاستدراک صفاته ببقاء آثاره و الاقتداء بعد بلوغه غایه ماله منه.» (بغدادی، ۱۹۶۲: ۵۱) در جمله مزبور واژه «الی» به کار رفته است و خبری از «رجع» نیست. مکتب جنید سکر را محل آفت می‌داند و صحو را نشانه کمال. ابوبکر واسطی از مشایخ قرن چهارم هجری نیز در بیان مراحل تدریجی محوشدن در حق، هوشیاری را برتر از مستی دانسته و می‌فرماید: «مقامات واجدان چهار است: اول ذهول، دوم حیرت، سوم سکر، چهارم صحو. بر مثال کسی که اول نام دریا شنود، پس بدو نزدیک شود، سپس به دریا شود، سپس تلاطم موج‌ها او را فرا گیرد. (معصوم‌علی‌شاه، بی‌تا، ج ۲: ۵۲۰؛ کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۷) کاشانی نیز سکر را معلول فنا دانسته و آن را غیبت از خویش و احساس می‌پندارد که در پایان به صحو منتهی می‌شود. (کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۶، ۱۳۷)

سه دیدگاه اخیر این نکته را می‌رساند که نه تنها سکر و صحو در تضاد هم نیستند، بل در امتداد هم و در راستای رسیدن به یک هدف نهایی که همانا شهود و کمال باشد قرار دارند و هریک به نحوی سالک را برای رسیدن به مقصد یاری می‌رسانند. «در مفاهیم و موضوعات عرفانی معمولاً هر مرحله مقدمه مرحله بعدی است.» (سلطانی و یوسف‌پور، ۱۳۹۶: ۴۷) نویسنده مقاله ... نیز اولویت و ترتیب جایگاه سکر و صحو را با استناد به دیدگاه بیشتر پیروان مکتب بغداد همانا ترتیب و اولویت بندی‌ای می‌داند که در دیدگاه واسطی آمده است؛ اول ذهول، دوم حیرت، سوم سکر، چهارم صحو. (میرباقری و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۵۵)

سکر و افشای راز:

مرحله سکر، مرحله جنون و عشق‌بازی و یکی شدن با محبوب است. در این مرحله، سالک خویش از غیر باز نمی‌شناسد. و تکلیف از او برداشته است. زیرا سالک در حال سکر به هدفش که همانا اتحاد با محبوب ازلی باشد، نایل شده است و دیگر نیازی به مسیر و لوازم سلوک ندارد. چون مسیر و لوازم سلوک همه برای رسیدن به این هدف نهایی تهیه دیده شده است. (عبدالرزاق کاشی، ۱۳۸۵: ۷۴۴)

در این مرحله سالک دست به افشای رازهایی می‌زند که از عموم پوشیده است. چه بسا که این رازها از توان درک و هضم عموم بالاست و سبب افتادن سالک به خطر و گرفتاری برای او می‌شود. پس از این که سالک با محبوب ازلی یکی می‌شود و در سکر فرو می‌رود؛ شروع به افشای رازهایی می‌کند که در عالم مکاشفه و مشاهده به وی دست داده است. (سلطانی و یوسف‌پور، ۱۳۹۶: ۴۹) داستان «سبحانی ما اعظم ش‌انی» بایزید و «انالحق» سر دادن حلاج ناشی از همین مرحله در مقام فنا



است. «بزرگی گفت آن شب که حسین بن منصور حلاج را بر دار کرده بودند تا روز زیر آن دار بوم و نماز می کردم، چون روز شد، هاتقی آواز داد: او را اطلاع دادیم بر سرّی از اسرار خود، پس کسی که سرّ ملوک را فاش کند، سزای او این است.» (محدث خراسانی، ۱۳۷۲: ۲۲۱) دلیل دست یازیدن به این کار و بیم نداشتن از جان خویش، نشان دهنده غلبه عشق بر عقل است. «که در آن مرحله [سکر] سالک را نه دین است و نه عقل و نه تقوی و نه ادراک و در مقام فنا و نیستی محو گشته و از شراب طهور سست و حیران و سر به خاک مذلت و نیستی نهاده.» (قشیری، ۱۳۴۵: ۳۸) عقل در ابتدای سیر و سلوک، نقش موثری بر عهده دارد، ولی همین که عارف وارد ساحت حقیقت شد، عقل به پایان ماموریت خود می رسد و بقیه راه را شهود همدم سالک است. (سلطانی و یوسف پور، ۱۳۹۶: ۴۳)

کاشانی ازین جدال نهایی عقل و عشق و غلبه عشق بر عقل تصویر قشنگی ارائه می دهد. و افشای رازهای ربانی را از نشانه های غیبت عقل می داند. «پس واجد ذات در بدایت وجد بجهت قوت و غلبه وارد؛ مغلوب سلطنت حال گردد و عقلش که رابطه تمییز و بصر قلبی است در تواتر اشعه انوار ذات و غلبه آن مختطف و متطایر شود، و سر رشته تمییز از دست تصرف و اختیارش مسلوب گردد، چنانکه محل حکم ظاهر که تفرقه است از محل حکم باطن که جمع است باز نشناسد، و به افشای اسرار ربوبیت که مکنون خزانه غیرت اند مبالات نماید، و به مثل سبحانی و انا الحق زبان انبساط دراز کند.» (کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۶) با به پایان رسیدن مرحله سکر که آخرین مرحله از مقام فنا است، سالک به صحو وارد می شود که در حقیقت وارد شدن به مقام بقا است. به محض گام گذاشتن سالک به مرحله صحو «ترتیب افعال و تهذیب اقوال و حفظ آداب و کتم اسرار هر یک دیگر باره باز آید، بر وجهی که از آفت زوال ایمن بود.» (همان: ۱۳۶، ۱۳۷)

هجویری، سکر را محل آفت و زایل شدن عقل و گم شدن سر رشته می داند و باورمند است که عاشق تا صحیح الحال نباشد، آن چنان که بایسته است به مطلوب نایل نمی شود، زیرا عاشقی که صحیح الحال نیست و عقلش زایل شده است، مانند نابینا است. چنانکه می گوید: «سکر محل آفت است؛ از آنچه تشویش احوال است و ذهاب صحت و گم کردن سر رشته خویش. و چون قاعده همه معانی طالب باشد - یا از روی فنای وی، یا از روی بقای وی، یا از روی محوش، یا از روی اثباتش - چون صحیح الحال نباشد فایده تحقیق حاصل نشود؛ از آنچه دل اهل حق مجرد می باید از کل مُثَبَّات، و به نابینایی هرگز از بند اشیا راحت نباشد و از آفت آن رستگاری نه. (هجویری، ۱۳۸۰: ۲۳۱)



راه شناخت سکر در سکران:

پیر هرات در مورد این که چگونه مرحله سکر را تشخیص بدهیم و بدانیم که سالک در آن مرحله به سر می‌برد، سه نشانه از نشانه‌های سکر را در سکران بیان داشته است. «و للسکر ثلاث علامات: الضيق عن الاشتغال بالخير و التعظيم قائم، و اقتحام لجة

الشوق والتمکن دائم، و الغرق فی بحر السرور و الصبر هائم.» (انصاری، ۱۳۷۶: ۱۲۹)

نشانه نخست: تنگی از پرداختن به خیر با آنکه تعظیم پابرجاست.

نشانه دوم: غرق شدن در امواج دریای شوق با آنکه تمکن در علم و عمل پایدار است.

نشانه سوم: غرق شدن در دریای سرور، در حالی که صبر حیران است.

پس سه نشانه برای شناخت و تشخیص سکر در سکران وجود دارد که به صورت کوتاه می‌توان این گونه نوشت: ۱. برداشته شدن تکلیف ۲. شوق با تمکن ۳. وحدت و اتحاد با محبوب.

اما کاشانی نشانه دیگری هم به عنوان مقدمه سکر بر این سه نشانه می‌افزاید و آن «تساکر» است. «همچنانکه تواجد مقدمه وجد است تساکر مقدمه سکر است. و متساکر صادق واجدی بود که هنوز به مقام سکر نرسیده باشد، و مشتاق و متطلع آن بود که تصرف غلبه حال به یک خطفه او را از دست تفرقه در رباید و غرق جمع گرداند.» (کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۷) پس سالکی را که در حال تجربه تساکر است متساکر گویند و تفاوت متساکر با سکران در این است که «متساکر اهل وجد بود و سکران اهل غلبه وجد... و به عبارتی دیگر متساکر را اهل ذوق خوانند و سکران را اهل شرب.» (همان: ۱۳۷)

نتیجه:

سکر و صحو دو نشانه یا دو مرحله از مقام‌های فنا و بقا است که معادل فارسی آن مستی و هوشیاری است. اهل طریقت بنا به سکر مسلک بودن و صحو مسلک بودنشان به دو مکتب سکر و صحو تقسیم می‌شوند. این دو مکتب به دلیل محل و زادبوم بانیان و پیروان‌شان به مکاتب خراسان و بغداد نیز نامبردار اند. اگرچه ابداع کننده مقوله سکر و صحو در طریقت بایزید بسطامی است و در این رابطه نسبت به همتای بغدادی خویش پیشگام است، ولی چون جنید صحو را برتر از سکر می‌دانست، ازین رو مکتبش را به نام مکتب صحو می‌شناسند. عبدالکریم بن هوازن قشیری و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی، از پیروان مکتب صحو و هم‌اندیشه جنید بغدادی اند. ایشان سکر را زایل کننده عقل و محل آفت دانسته و صحو را نشانه کمال، پختگی و اتحاد با محبوب ازلی می‌دانند.



منابع

کتاب‌ها:

- قرآن مجید عربی-فارسی، (۱۳۷۲)، برگردان کاظم پورجوادی، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۷۱)، رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، تصحیح و مقابله وحید دستگردی، مقدمه و شرح حال از سلطان حسن تابنده گنابادی، تهران: انتشارات فروغی.
- _____، (۱۳۷۶)، منازل السائرین، به کوشش علی شیروانی، قم: دارالعلم.
- بغدادی، جنید بن محمد بن جنید، (۱۹۶۲م)، رسائل الجنید، تصحیح و تحریر علی حسن عبدالقادر، لندن: Luzac & Company LTD.
- بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۰)، مثنوی معنوی، رینولد نیکلسون، تهران: مولی.
- جامی، مولانا عبدالرحمان، (۱۳۶۶)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، ارزش میراث صوفیه، چاپ هفتم، تهران: امیر کبیر.
- سهروردی، ابوحفص شهاب‌الدین عمر، (۱۳۶۴)، عوارف‌المعارف، برگردان عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: علمی-فرهنگی.
- عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال‌الدین، (۱۳۸۵)، منازل السائرین (شرح قاسانی)، به تحقیق و تعلیق محین بیدارفر، قم: بیدار.
- عطار، فریدالدین، (۱۳۴۶)، تذکره‌الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۴۵)، الرسالة الی الصوفیه؛ برگردان ابوعلی حسن بن احمد العثماني، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، (۱۳۹۴)، مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، مقدمه، تصحیح و توضیح جلال‌الدین همایی، چاپ دوازدهم، تهران: نشر سخن و نشر هما.
- محدث خراسانی، علی، (۱۳۷۲)، خورشید تابان در علم قرآن، تحقیق احمد محدث خراسانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- معصوم‌علی‌شاه شیرازی، محمد، (بی‌تا)، طرائق‌الحقایق، تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران: کتابخانه سنایی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۰)، کشف‌المحجوب، تصحیح ژو کوفسکی، تهران: طهوری.



مقاله‌ها:

سلطانی، بهروز و محمد کاظم یوسف پور، (۱۳۹۶)، مؤلفه‌های مفهوم سکر در متون عرفانی، دوفصل‌نامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، سال هجدهم، شماره ۳۵، دانشگاه یزد، صص ۳۱ - ۶۰.

لاشی، حسین، (۱۳۷۶)، تحقیق تطبیقی در مصطلحات عرفانی، نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات، شماره ۶۲، دانشگاه تهران، صص ۱۴۳ - ۱۶۸.

میرباقری، سید علی اصغر، حسین آقا حسینی، مهدی رضایی، (۱۳۸۶)، مراتب توحید از دیدگاه جنید بغدادی، مجله علوم اجتماعی و انسانی، شماره ۵۱، دانشگاه شیراز، صص ۲۰۹ - ۲۲۵.

میرباقری، سید علی اصغر، مهدی رضایی، (۱۳۸۹)، «جایگاه صحو و سکر در مکتب عرفانی بغداد و خراسان»، نشریه ادب و زبان، شماره ۲۸ (پیاپی ۲۵)، دانشگاه شهید باهنر کرمان، صص ۳۳۹ - ۳۵۹.

نرم افزار:

دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه (نرم افزار).